**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه296 – 30/ 11/ 1398 مفاد هیئت ترکیبی لا ضرر و لا ضرار** **/ مفاد حدیث لا ضرر / قاعده لا ضرر**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث در معنای هیئت ترکیبی لا ضرر بود. مرحوم شیخ الشریعه این ترکیب را دالّ بر حرمت تکلیفی اضرار دانسته و برای این مطلب به قرائنی استشهاد کرده است. یکی از این قرائن، تبادر است که در کلام آقای سیستانی به آن اشکال شده است. در این جلسه اشکال آقای سیستانی مطرح شده و مناقشه موجود در آن مطرح خواهد شد.

## تمسک به تبادر بر دلالت لا ضرر بر نهی تکلیفی

مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی در حدیث لا ضرر قائل بود: این حدیث به معنای نهی از اضرار است. ایشان شواهدی را بر این معنا اقامه کرده که یکی از آنها تبادر این معنا از حدیث است. ایشان می فرماید: برای اذهانی که از شبهات عملی و از استدلالات علما خالی است، تنها نهی تکلیفی متبادر می شود.[[1]](#footnote-1)

### اشکال آقای سیستانی: عدم امکان تمسک به تبادر در مرحله مراد تفهیمی

در تقریرات آقای سیستانی وارد شده: شک در مراد کلام در سه مرحله ممکن است؛

گاه در مراد استعمالی کلام از نظر وضعی یا استعمالی شک داریم.

گاه در تطابق مراد استعمالی و مراد تفهیمی شک داریم.

گاه پس از روشن شدن تفاوت مراد تفهیمی از مراد استعمالی، بین چند مراد تفهیمی محتمل شک وجود دارد.

تبادر تنها در مرحله اول جریان دارد. در مرحله دوم قرینه صارفه تعیین کننده بوده و در مرحله سوم قرینه معیّنه موجب تعیین مراد است.[[2]](#footnote-2)

#### نقد: امکان تمسک به تبادر در مراد استعمالی و تفهیمی

مراد آقای سیستانی صحیح به نظر نمی رسد. زیرا مطابق وجدان، هم در مرحله مراد استعمالی و هم در مرحله مراد تفهیمی، تبادر می تواند مفاد را تعیین کند و بین مراد استعمالی و تفهمیی از این ناحیه تفاوتی وجود ندارد. برای توضیح، مراد از تبادر در کلام آقای سیستانی و مرحوم شیخ الشریعه بررسی می شود.

### مراد از تبادر در کلام آقای سیستانی

تبادر گاه برای تشخیص موضوع له به کار برده می شود که مراد آقای سیستانی از تبادر در اینجا، خصوص تبادر مشخِّص موضوع له نیست. بلکه مراد ایشان از تبادر، تشخیص ظهور کلام است و لو این ظهور از حاقّ لفظ نبوده و از انصراف به وجود آمده باشد. از جهتی دیگر، در عبارت ایشان ابهامی وجود دارد زیرا انصراف به طور متعارف در جایی اطلاق می شود که قرینه ای عام وجود داشته و لفظ را از معنای خود به معنایی دیگر متوجه کند و در مورد وجود قرینه شخصی، انصراف تعبیر نمی شود.

با توجه به این مطلب، قسم دیگری نیز وجود دارد: تشخیص مراد استعمالی در مواردی که مراد استعمالی به جهت ورود قرینه خاص مشکوک باشد. آقای سیستانی به این قسم اشاره نکرده مگر آنکه «انصرافا» در کلام ایشان را به معنای عام گرفته و مراد از آن تشخیص مراد استعمالی وضعا یا بالقرینه باشد.

## معانی اراده شده از تبادر

به هرحال بر این نکته تکیه می شود که؛

گاه با تبادر موضوع له تشخیص داده می شود به این صورت که با توجه به لفظ با قطع نظر از قرائن محفوف به کلام، از لفظ معنایی به ذهن خطور می یابد. به این صورت که اگر معنای مفهوم از لفظ مستند به قرینه باشد، خطور معنا به ذهن به سرعت نبود و نیازمند دقت به قرینه می باشد. در حالی که معنا در نگاه اول و بدون تأمل، به ذهن خطور کرده و همین نشانگر موضوع له بودن لفظ در این معنای مخطور است. پس تبادر مشخّص موضوع له، خطور معنا در بادئ نظر است بدون آنکه کل جمله، نکات همراه جمله، فضای حاکم بر جمله و ملابسات همراه با کلام ملاحظه شود. این خطور نمی تواند مستند به قرینه باشد و لو قرینه عام انصراف. پس از آن موضوع له کشف می شود. فارغ از صحت و سقم تمسک به تبادر برای تشخیص موضوع له، تبادر به این معنا تنها می تواند موضوع له را تعیین کرده و نمی تواند معیِّن مراد استعمالی باشد در حالی که آقای سیستانی تبادر را تعیین کننده مراد استعمالی دانسته است.

گاه تبادر گسترش داده شده و به معنایی که از لفظ به ذهن خطور می کند اعم از آنکه این معنا موضوع له بوده یا از قرائن عام (نه قرائن خاص) استفاده شود. شاید مراد آقای سیستانی از تبادر، معنایی باشد که از لفظ و لو به کمک قرائن عام به ذهن خطور می کند. با این فرض، بحث ایشان با مرحوم شیخ الشریعه بحثی لفظی است زیرا مراد از تبادر در کلام شیخ الشریعه این است که اگر ذهن مخاطب از موانع درک صحیح مانند پیش داوری ها و شبهاتی که مانع درک مفهوم مراد متکلم است خالی شود، معنای خطور کرده به ذهن در این فضا، معنای متبادر خواهد بود.[[3]](#footnote-3) این تبادر نیز می تواند در مرحله مراد استعمالی بوده و می تواند در مرحله مراد جدی باشد. باید دقت داشت: مراد از تبادر، خصوص تبادر از لفظ نبوده و مراد تبادر از مجموع عبارت «لا ضرر» است.

در نتیجه آقای سیستانی تبادر را خطور معنا از لفظ و لو به مؤونه قرینه عام است در حالی که مراد مرحوم شیخ الشریعه از تبادر، این نیست. پس اختلاف بین این دو بزرگوار اختلافی لفظی خواهد بود.

## مراد استعمالی و تفهیمی

ادامه بحث نیازمند تبیین مراد استعمالی و تفهیمی و بیان تفاوت بین آنهاست.

مراد استعمالی مرادی است که متکلم، لفظ را قالب برای آن معنا قرار می دهد. مراد تفهیمی مرادی است که لفظ قالب برای آن معنا نبوده و در طول مراد استعمالی تفهیم می شود. پس لفظ در معنایی استعمال شده تا اینکه معنای دیگری در طول معنای اول تفهیم شود.

به عنوان نمونه به کنایه که یکی از اقسام مراد تفهیمی است، تمثیل می شود. کنایه نیز دو معنا دارد که یکی از معانی آن مورد نظر است. مثلا پدر برای صدا کردن فرزند خود برای نماز صبح، می گوید: آفتاب دارد می زند. مراد استعمالی، طلوع آفتاب است اما انگیزه متکلم، تفهیم خصوص این معنا نیست بلکه می خواهد با تفهیم این معنا، پلی بسازد برای تفهیم قضا شدن نماز. معنای لازم به تناسب گوینده و شنونده و ارتباطات بین آنها با هم متفاوت است. در مورد شخص متدیّن، مراد تفهیمی از آفتاب دارد می زند، قضا شدن نماز است در حالی که برای چوپان، رفتن به چرا بوده و برای محصّل، رفتن به مدرسه است. مراد تفهیمی می تواند با قرائن عام بوده و می تواند با قرائن خاص و موردی باشد مثل آنکه مخاطب امروز قرار کنکور دارد و آفتاب دارد می زند در باره او به قصد تفهیم دیر شدن کنکور است.

پس مرادات تفهیمی به قرائن شخصی گوینده، شنونده، خصوص وقت و زمان و مانند آن وابسته هستند.

بر این نکته، تکیه می شود که مخاطب، مراد استعمالی یا تفهیمی بودن و تفاوت بین آنها را می فهمد. مخاطب می فهمد دلالت قضیه «آفتاب دارد می زند» بر قضا شدن نماز، به دلالت استعمالی نبوده و به دلالت تفهیمی است. متکلم نیز علاوه بر مدلول استعمالی، مدلول تفهیمی را نیز افهام می کند. پس متکلم تنها مرادات را تفهیم نکرده و طور و نحوه آنها را نیز افهام می کند. به این معنا که متکلم به مخاطب می فهماند، لفظ را در چه معنای به کار برده و چه مقصودی از این لفظ دارد.

### تشخیص مراد استعمالی و تفهیمی در موارد شک

حال گاه شک داریم متکلم لفظ را در چه معنایی استعمال کرده و گاه شک داریم متکلم این لفظ را پل برای چه معنایی قرار داده است. چگونه می توان در موارد شک، مراد استعمالی و مراد تفهیمی را تشخیص داد؟

یکی از راه های تشخیص، این است که مخاطب خود را در جایگاه متکلم قرار داده و می بیند لفظ را در چه معنایی استعمال کرده و قصد تفهیم چه معنایی را دارد. این نوع نگاه به این دلیل است که مخاطب خود را شخصی عرفی دانسته و متکلم را نیز با اصل عرفی بودن، عرفی می داند. به همین دلیل مخاطب، خود را اماره بر معنای عرفی دانسته و با کشف معنای عرفی آن را به متکلم اسناد می دهد.

چه در مرحله مدلول استعمالی و چه در مرحله مدلول تفهیمی،

گاه در نگاه ابتدایی این مدلول فهمیده می شود. این مطلب در مراد استعمالی شیوع بیشتری داشته و در مراد تفهیمی نیز هر چند نیازمند وابسته و تأمل است اما معمولا، متکلم به نحوی سخن می گوید که فهم مراد او نیازمند زحمت و تأمل زیاد نباشد.

گاه بنا بر معمّا گویی و پیچیده سخن گفتن است. در این موارد هم در مرحله مراد استعمالی و هم در مرحله مراد تفهیمی، فهم این مرادادت در نگاه نخستین میسّر نبوده و نیازمند تأمل زیاد است. به خصوص در برخی از سبک های ادبی مانند سبک هندی و اشعار نو در فارسی که بنابر این است متکلم، مخاطب را برای فهم معنا به زحمت بیاندازد. در غیر این سبک ها نیز این بنا گاه وجود داشته است. ابوالمفاخر رازی قصیده بسیار سنگینی دارد که شعرای زیادی از آن استقبال کرده و در میراث تمدّن اسلامی که آقای جعفریان آن را منتشر کرده و آقای حسن زاده آملی مقدمه ای بر آن دارد، توضیحاتی درباره کنایات موجود در آن آمده است.[[4]](#footnote-4)

این نوع شعرها، شعرهای سنگینی بوده و بنا بر مغلق گویی در آنها وجود دارد. اما این موارد، خلاف متعارف بوده و حتی در شعرها نیز بنای بیشتر شاعران بر سنگین گویی نیست.

در کلام معمولی با متکلمان معمولی مانند روایات به خصوص روایات فقهی، این نوع اغلاق گویی و پیچیدگی به کار نمی رود. بله در روایات توحیدی وارد شده از ائمه معصومین ع به علت عمیق بودن مفاهیم توحیدی، مخاطب این روایات، مخاطب عادی نبوده و مخاطب آن افرادی هستند که با تعمق به حقیقت برسند. اما در روایات فقهی و احکام حلال و حرام، بنا بر این نیست که با ابهام و پیچیدگی مطلب بیان شود.

به تناسب به این مطلب اشاره می شود که هر چند اصل اولی بر رمز گویی نیست اما در برخی از شرایط، رمزگونه صحبت شده است مانند روایاتی که درباره خلفا بوده و از آنان با رمز یاد شده است. در کتاب «الاعلام » کنایاتی که درباره خلفا به کار رفته، رمز گشایی شده است. مثلا از خلیفه اول و دوم به زیرق و حبتر نام برده شده گاه از اولی به زیرق و از دومی به حبتر و گاه بر عکس.[[5]](#footnote-5) در یکی از روایات تلبیب وارد شده: «وَ فِي رَقَبَتِهِ حَبْلُ آلِ زُرَيْق‏»[[6]](#footnote-6) زریق کنایه از اولی است. احتمال دارد علت نام بردن از او به زریق، اشاره به رابطه اولی با یهودیان باشد. زیرق قبیله ای یهودی بوده که طبق نقل بخاری لبید بن اعصم از بنی زریق، پیامبر اکرم ص را سحر کرده است.[[7]](#footnote-7)

فارغ از صحت این ماجرا، زریق قبیله ای یهودی بوده و آل زریق و زریق، در روایات اشاره به منافق بودن منسوبین است.

خلاصه، در برخی از روایات به خصوص روایاتی که درباره خلفاست و در آنها تقیه وجود دارد، بنابر رمز گویی بوده و کتاب الاعلام در چهار جلد این رمزها را بیان کرده کرده است.

حتی در روایاتی که مربوط به خلفا نیست، گاه رمز گویی وجود دارد. محمد بن عذافر نقل می کند:

امام صادق ع مالی را به پدرم داد تا با آن تجارت کند. پدرم تجارتی را انجام داد و سودی از آن حاصل شد. پس از وفات پدرم در دفتر او دیدم: «لِأَبِي مُوسَى عِنْدِي أَلْفٌ وَ سَبْعُمِائَةِ دِينَارٍ وَ اتُّجِرَ لَهُ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ وَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ يَعْرِفَانِهِ.»[[8]](#footnote-8) عذافر در این دفتر از امام صادق ع با رمز یاد کرده و نحوه رمز گشایی آن را بیان کرده است.

#### لزوم ملاحظه فضای صدور روایات

به هر حال، متعارف در کلمات، رمز گویی و معماگویی نیست و در این موارد، معنای مفهوم از کلام معنایی است که متکلم قصد تفهیم آن را داشته است. پس همان معنایی که در بادئ نظر و با تبادر فهمیده می شود، مراد متکلم است. البته باید دقت داشت: باید فضای صدور روایت را در فهم روایت در نظر داشت. زیرا مخاطب مستقیم کلام، در فضایی تنفّس می کند که با توجه به مجموع جهات مکتنفه به کلام، معنایی برای او تبادر می کند که این معنا می تواند مراد استعمالی حقیقی یا مراد استعمالی مجازی بوده و می تواند مراد تفهیمی باشد. اما مخاطبینی که در زمان صدور زندگی نمی کنند، باید ویژگی های زمانی صدور، قرائن مقامیه و قرائن لفظیه را در نظر گرفته و با توجه به آنها، معنا را از کلام تبادر کنمد.

یکی از نکات مؤثر در از بین رفتن قرائن لفظیه، تقطیعات است که باعث می شود فهم روایت به خوبی انجام نشود. در بحث فقه به روایت محمد بن حکیم اشاره کردیم: «ارْتِفَاعُ الطَّمْثِ ضَرْبَانِ فَسَادٌ مِنْ حَيْضٍ أَوِ ارْتِفَاعٌ مِنْ حَمْل‏»[[9]](#footnote-9) در این روایت، ارتفاع حیض در دو مورد بیماری و حاملگی منحصر شده است در حالی که یکی از مصادیق روشن ارتفاع حیض، یائسگی است. چرا امام ع این مورد را مطرح نکرده است؟

در پاسخ باید گفت: این روایت قطعه ای از روایت مفصل است که صورت مسأله آن «الجاریه الشابه التی لا تحیض و مثلها تحیض» است.[[10]](#footnote-10) پس ارتفاع الطمث در صورت مسأله،دمراد است نه به صورت کلی.

در بحث تقیید نیز نظر مختار این است که مراد امام ع از مطلق، همان مقیّد بوده و قید پیش از وقت عمل بیان شده است. مقید نیز کاشف از بیان قید همراه مطلق یا بیان آن پیش از وقت عمل است اما این قرائن، یا قرائن حالیه و مقامیه بوده و نقل نشده یا قرائن مقالیه بوده و به علت تقطیع و مانند آن از دست رفته است.

این دیدگاه در تقیید، ثمراتی دارد که یکی از آنها کافی نبودن یک مقید برای تقیید مطلقات کثیر است. زیرا تمام جمع های عرفی کاشف از وجود خلاف ظاهر است و گاه عرف در مطلق، ملتزم به وجود این خلاف ظاهر نشده و در مقیّد تصرف کرده و آن را بر اشتباه راوی حمل می کند یا بین مطلق و مقید تعارض مستقر می بیند.

غرض آنکه، در نوع گفتگوهای عادی تبادر دلیل بر تشخیص معنای مستعمل فیه و مراد تفهیمی است. در معانی پیچیده، تبادر هم در مستعمل فیه و هم در مراد تفهیمی می تواند در تعیین مراد کارساز نباشد. مانند آنکه متکلم مشترک لفظی را به کار برده و قرینه معیّنه اقامه نکرده است. در این موارد، چون متکلم قصد پیچیده سخن گفتن را دارد، تبادر نمی تواند مراد استعمالی را تعیین کند. لُغَظ و معماها نیز از همین موارد است. مانند:

به تازی و دری و قلب و تصحیف ز لعل یار خواهم ضد شرقی

تازی صنعتی ادبی است که لفظ فارسی را به عربی تبدیل می کند.

دری صنعت ادبی تبدیل لفظ عربی به فارسی است.

قلب صنعت ادبی جابجایی در حروف کلمه است.

تصحیف صنعت ادبی تبدیل کلمه ای به کلمه مشابه آن که نقطه آنها متفاوت است. مانند باش و تاس که تصحیف هم هستند.

در این شعر بیان شده: با به کار بردن این چهار صنعت ادبی، « ز لعل یار خواهم ضد شرقی »

در زمان های گذشته یکی از سرگرمی ها، طرح معما و پاسخ به آن بوده که حتی یک معما چندین پاسخ داشته است.

اما روشن است این نوع ادبیات در فضای خاصی است و در نوع فضای ادبی نیز روان سخن گفتن، حسن کلام شمرده می شده است. بر خلاف برخی از شعرا که به اصطلاح، علمی بودن را باید در اشعار خود دخالت می دانند و مغلق شعر می گفتند. حاج آقای والد نقل می کرد، شاعری پیش آشیخ محمد حسین اصفهانی شعری را خواند و ایشان فرمود: الفاظ خوبی دارد اما علمیت ندارد. شاعر از این دیدگاه ناراحت شد زیرا در شعر، جوشش احساسات وجود داشته و جایگاه علمی بودن نیست.

خاقانی از شاعرانی است که شعرهای سنگینی گفته که فهم آنها بسیار سخت است زیرا او عالم بوده و سعی کرده علم خود را به شعر منتقل کند.

فضای معنوی و باطنی نیز مانند فضای ادبی بوده و بنا در آنها بر پیچیده گویی است. بطون روایات نیز از همین موارد بوده و بنا نبوده افراد معمولی آن را بفهمند. در این موارد باید افراد خاص با دقت مرادات از این کلمات را بفهمند و تبادر نمی تواند معیّن معنا باشد. هدف متکلم در این کلمات، دقت کردن مخاطب و فهم کلام همراه با عمق، دقت و تأمل است.

در این نوع فضاها (لغظ و معما، باطنی و معنوی، بطون آیات و روایات) که بنا بر مغلق گویی و پیچیده گویی است، با تبادر نمی توان مراد استعمالی و مراد تفهیمی را تشخیص داد. اما در فضاهای متعارف که بنا بر آسان گویی است، تبادر می تواند هم مراد استعمالی و هم مراد تفهیمی را تشخیص دهد. پس تفکیک موجود در تقریرات آقای سیستانی صحیح به نظر نمی آید.

1. قاعدة لا ضرر (لشيخ الشريعة)؛ ص: 26

   و بالجملة: فلا إشكال أنّ المتبادر إلى الأذهان الخالية من أهل المحاورات قبل أن يورد عليها شبهة التمسّك بالحديث في نفي الحكم الوضعي ليس إلّا النهي التكليفي، [↑](#footnote-ref-1)
2. قاعدة لا ضرر و لا ضرار (للسيستاني)؛ ص: 170

   إنه لا يتجه التمسك بالتبادر في المقام كما سبق و ذلك لان الشك (تارة) يكون في تشخيص المراد الاستعمالي وضعا أو انصرافا و (أخرى) في تشخيص توافق المراد التفهيمي مع المراد الاستعمالي و عدمه. (و ثالثة) في تشخيص المراد التفهيمي المردد بين وجوه بعد العلم بعدم توافقه مع المراد الاستعمالي. و التمسك بالتبادر إنما يتجه في المرحلة الاولى لإثبات العلقة الوضعية أو الانصراف. و أما في المرحلتين الأخيرتين فلا عبرة بادعاء التبادر بل المناط في المرحلة الثانية وجود القرينة المعينة لهذا المعنى أو ذاك بعد وجود القرينة الصارفة عن المراد الاستعمالي. [↑](#footnote-ref-2)
3. در این صورت، مراد آقای سیستانی از تبادر، خطور معنا از لفظ به واسطه وضع یا قرائن عام است در حالی که مراد شیخ الشریعه، خطور معنا از لفظ به واسطه وضع، قرائن عام یا قرائن خاص می باشد. پس بحث موجود بین آقای سیستانی و مرحوم شیخ الشریعه، بحثی لفظی خواهد بود. (مقرر) [↑](#footnote-ref-3)
4. اصل این شرح معروف به «حل ما لا ینحل» نوشته عبداللطیف شیروانی، مشهور به افلاطون بوده و با پیش گفتار رسول جعفریان و یادداشت حسن زاده آملی در میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. به عنوان نمونه: بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 392

   قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ يُحَدِّثُ صَاحِباً لَهُ قَرِيباً مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ تَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ إِنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنِّي لَأُحِبُّكَ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ أَنَا مَا أَنْكَرْتُ مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَجِدْ بُدّاً مِنْ أَنَّهُ إِذَا قِيلَ لَهُ إِنِّي لَأُحِبُّكَ‏ أَنْ يَقُولَ لَهُ صَدَقْتَ تَعْلَمُ أَنِّي لَأُحِبُّهُ [قَالَ لَا] قَالَ فَأَنَا أَقُومُ فَأَقُولُ لَهُ مِثْلَ مَقَالَةِ الرَّجُلِ فَيَرُدُّ عَلَيَّ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ فَقَامَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَةِ الأولى [الْأَوَّلِ‏] فَنَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ لَهُ كَذَبْتَ لَا وَ اللَّهِ مَا تُحِبُّنِي وَ لَا أُحِبُّكَ قَالَ فَبَكَى الْخَارِجِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَتَسْتَقْبِلُنِي بِهَذَا وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ خِلَافَهُ ابْسُطْ يَدَيْكَ أُبَايِعْكَ قَالَ عَلَى مَا ذَا قَالَ عَلَى مَا عَمِلَ رزيق [زُرَيْقٌ‏] وَ حَبْتَرٌ قَالَ فَمَدَّ يَدَهُ وَ قَالَ لَهُ اصْفِقْ لَعَنَ اللَّهُ الِاثْنَيْنِ وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي بِكَ قَدْ قُتِلْتَ عَلَى ضَلَالٍ وَ وَطِئَتْ وَجْهَكَ دَوَابُّ الْعِرَاقِ فَلَا تَغُرَّنَّكَ قُوَّتُكَ قَالَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ عَلَيْهِ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ خَرَجَ الرجيم [الرَّجُلُ‏] مَعَهُمْ فَقُتِلَ. [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 8

   عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: لَمَّا مَرُّوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ فِي رَقَبَتِهِ حَبْلُ آلِ زُرَيْقٍ ضَرَبَ أَبُو ذَرٍّ بِيَدِهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ لَيْتَ السُّيُوفُ قَدْ عَادَتْ بِأَيْدِينَا ثَانِيَةً، وَ قَالَ مِقْدَادُ لَوْ شَاءَ لَدَعَا عَلَيْهِ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ، قَالَ سَلْمَانُ مَوْلَانَا أَعْلَمُ بِمَا هُوَ فِيهِ. [↑](#footnote-ref-6)
7. این روایت در کتب شیعه به خصوص کتب تفسیری وارد شده است. رک: تفسير فرات الكوفي، ص: 619، دعائم الإسلام، ج‏2، ص: 138 [↑](#footnote-ref-7)
8. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏5 ؛ ص76

   عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ‏ : أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبِي أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَةِ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُ اتَّجِرْ بِهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَ إِنْ كَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوباً فِيهِ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِيَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ قَالَ فَرَبِحْتُ لَهُ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَبِحْتُ لَكَ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ قَالَ فَفَرِحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِذَلِكَ فَرَحاً شَدِيداً فَقَالَ لِي أَثْبِتْهَا فِي رَأْسِ مَالِي قَالَ فَمَاتَ أَبِي وَ الْمَالُ عِنْدَهُ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَكَتَبَ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِنَّ لِي عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَلْفاً وَ ثَمَانَمِائَةِ دِينَارٍ أَعْطَيْتُهُ يَتَّجِرُ بِهَا فَادْفَعْهَا إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ فَنَظَرْتُ فِي كِتَابِ أَبِي فَإِذاً فِيهِ لِأَبِي‏ مُوسَى‏ عِنْدِي أَلْفٌ وَ سَبْعُمِائَةِ دِينَارٍ وَ اتُّجِرَ لَهُ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ وَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ يَعْرِفَانِهِ. [↑](#footnote-ref-8)
9. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏8، ص: 130 [↑](#footnote-ref-9)
10. به این قطعه از روایت در فقیه اشاره شده است: من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏3 ؛ ص512 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْجَارِيَةُ الشَّابَّةُ الَّتِي لَا تَحِيضُ وَ مِثْلُهَا تَحِيضُ‏ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا قَالَ عِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ أَشْهر [↑](#footnote-ref-10)